

سرمقاله: چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی و الزامات فقه حکومتی

(الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ)؛ (سوره مائده / آیه ۳)

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معماً با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی

(حافظ شیرازی / غزل ۴۸۳)

گفتیمان
حکومت

سال دوم - شماره
دوم بهار و تابستان

۱۳۹۷

۱. نشر دومین شماره مجله گفتمان فقه حکومتی مقارن با چهل سالگی به بار نشستن شجره طیبه انقلاب اسلامی و پیروزی گفتمان فقه حکومتی و به قول شهید صدر تحقق حلم پیامبران(ع) است. اگرچه این گفتمان در دوران معاصر از دهها سال قبل و حتی از دوران مشروطیت و پیش از آن در درون جامعه اسلامی و به ویژه ایرانی مطرح گردید و روز به روز بر رونق آن افزوده شد ولی به همت بی بدیل معمار کبیر جمهوری اسلامی و پدر حکیم و فرزانه انقلاب اسلامی و فقیه ژرف اندیش فقه حکومتی، و پیروی امت آن امام خردمند و بسیجی، در ۲۲ بهمن ماه ۵۷ این گفتمان به ثمر نشست و با نخستین میوه خود، کام بندگان صالح الهی را که همواره دل در گرو عبودیت و التزام به اوامر و نواهی خداوند داشتند، شیرین نمود. دهها هزار شهید و صدها هزار جانباز و آزاده و رزمنده و میلیون ها انسان موحد متشرع در ایران و سراسر گیتی به این گفتمان پیوستند و اکنون پس از اربعین سنه به قول حافظ آنقدر صاف و زلال و پالوده گشته است که، زنجیره ای از مجاهدان بسیجی و رزمندگان جهادی و جوانان انقلابی، در تمام جهان به ویژه در غرب آسیا، و در مرکز پایگاه های شیاطین و مستکبران، با اعلام کفر به طاغوت و تبری از ولایت شیطان و ایمان به

الله و تویی به ولایت الهیه، در دریایی موج و عمیق از ظلمت به نور در حرکتند و در جبهه‌ای به گستردگی سراسر جهان، به ویژه در یمن و بحرین و حجاز و عراق و سوریه و لبنان و نیجریه و شمال آفریقا تا شرق آسیا، در برابر گفتمان کفر و الحاد و شرک و مدرنیسم و لیبرالیسم و اومانیسم ایستاده‌اند و به جهادی بی‌امان علیه اندیشه‌ها و ارزش‌های ابلیسی مشغولند و با این حرکت، نوید پیدایش تمدنی انسانی و معنوی و اخلاقی و الهی را در برابر جاهلیت مدرن اعلام می‌دارند. و جهان را آماده طلوع خورشید نورگستر و مهرپرور و استقرار ذخیره خداوندی بر زمین و تمکن میراث‌دار پیامبران الهی می‌کند: «أَلَيْسَ الصُّنْحُ بِقَرِيبٍ» (هود: ۸۱)؛ «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (قصص: ۵).

۲. علت غایی این حرکت جوشان در بیست و دوم بهمن ماه ۵۷ ایجاد بستر لازم برای تحقق شریعت الهی در جامعه و بروز و ظهور فقه حکومتی به عنوان هدف متوسط بود تا در پرتو آن به آرمان‌های بلندی همچون عدالت در جامعه و رشد و کمال ارزش‌های اخلاقی فردی و اجتماعی نائل گردند. در این میان؛ فقه حکومتی حاوی فرامین بسیار مهمی است که در عرصه انقلاب اسلامی راهبرد و سمت و سوی حرکت مجاهدان را مشخص و برنامه عملیاتی آنها را در اختیارشان قرار می‌دهد و برای آنان برنامه عملیاتی ایشان را ترسیم می‌کند. «فَلَا تَطْعُ الْكُافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِجِهَادٍ كَبِيرًا» (فرقان: ۵۲) یکی از الزامات فقهی در طی این مسیر، پیروی نکردن از کافران و پشت پا زدن به دستورات آنهاست. جبهه گسترده ملتزمان به شریعت الهی، باید با عدم پیروی از خواسته کافران و مستکبران ابلیسی، با آنان در جهادی بزرگ به رزم بپردازند. این از اصول و قواعد اساسی فقه حکومتی است که آلا و اما و اگر نمی‌شناسد.

ولی برای موفقیت و در آغوش گرفتن فتح و نصرت الهی، در مسیر این جهاد کبیر، راهی جز گذشتن از هوای نفس و پیروزی در جهاد اکبر و در آغوش کشیدن ملکه خشیت حضرت حق وجود ندارد. و این هم یکی دیگر از اصول راهبردی فقهی این جوشش مردمی است.

امروزه پس از سپری شدن و پشت سر گذاشتن چهلمین سال از فجر انقلاب و انفجار نور، دشمن در تمامی هماوردهای خویش با جبهه گسترده و سراسر انقلاب، مزه تلخ شکست را در این جهاد کبیر به خوبی چشیده است و می‌داند که هیچ امید و لواندک در افق نگاه او هرگز سوسو نخواهد زد و تمام مکر و حيله‌های شیطانی او، حتی با به خط کردن

تمامی عدّه و عدّه جنود ابلیس، از انس و جن به ثمر نخواهد نشست. لذا با نوید قرآن «أَلْيَوْمَ
يَيْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» یأس و ناامیدی توانفرسا بر تمامی وجود آنها سیطره یافته است.

۳. سخن بالا بدان معنا نیست که خطر و آسیبی جبهه پیروان فقه حکومتی را تهدید نمی‌کند
رزمندگان جبهه جهاد کبیر، در کنار آن فرمان و الزام حکومتی قرآنی مبنی بر عدم پیروی از
کافران که در اصل نخستین به آن اشارت رفت، باید در اندیشه آسیب‌شناسی و دریافت صحیح
نقاط نفوذ دشمن باشند و بدانند که اگر این نقاط شناسایی نشود، شکست قطعی خواهد بود و
این سنت قطعی الهی در تاریخ است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱).
به نظر می‌رسد، راهبردی‌ترین فرمان برای شناخت روزنه دشمنان قسم خورده آدمی و
رخنه شیاطین انس و جن همان است که قرآن نهیب آن را با آیه شریفه «أَلَمْ أَعْهَدْ لَكُمْ بِآبَائِي
أَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یس: ۶۰) با نهیبی غرأ فریاد کرده است.

این عهد الهی با فرزندان آدم است که بندگی شیطان نکنند، چراکه او دشمنی آشکار برای
ایشان است. راه مستقیم الهی، بندگی حق است. «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس: ۶۱).

با این نهیب الهی، تنها راه برای جلوگیری از نفوذ دشمن و شکست فاجعه‌آمیز پیروان
برقراری احکام و شریعت اسلامی در جامعه، التزام به یک الزام دیگر الهی است و آن فرمان
همان است که طلیعه این نوشتار، با آن آراسته گشت. «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ».

جبهه ملتزمان به فقه اسلامی و نه تنها تک‌تک آنها، اولاً نباید پیروی از کافران به هیچ
وجه داشته باشند بلکه بالاتر، نباید هیچ خشیت و ترسی از آنها به دل راه دهند، دشمنان آنها
در آن قد و قواره‌ای نیست که مؤمنان، از آنها بیمناک باشند. شریعتمداران الهی، فقط به یک
نکته باید توجه کنند و آن فرمان «واخشون» است (از من خشیت داشته باشید).

امروز کافران از زوال آیین شما مأیوس و ناامیدند، و وجهی برای بیم از آنها وجود ندارد،
آنچه مهم است در جبهه گسترده فقه‌باوران خشیت الهی است. خشیت را اگرچه لغویان به
معنای خوف و ترس دانسته‌اند (لسان‌العرب، ۱۴: ۲۲۸) ولی در فرهنگ قرآن، هر ترسی
خشیت نیست، ترس ویژه خشیت نامیده می‌شود؛ ترس همراه با تعظیم و هیبت «إِنَّمَا يَخْشَى
اللَّهُ مِنَ الْعِبَادَةِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر: ۲۸).

خشیت، نوعی از ترس در قلب و باطن آدمی است که انسان را به خضوع و خشوع می‌کشاند؛ «سَيِّدُكَرْمَنْ يَخْشَى» (اعلی: ۱۰) به قول صاحب مفردات: «الخشية خوف يشوبه التعظيم و اكثر ما يكون ذلك عن علم بما يخشى منه» (المفردات: ۱۴۹). قال تعالى: «الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»؛ (فاطر: ۲۸).

ادامه مسیر انقلاب اسلامی و تحقق کامل فقه حکومتی مرهون پیدایش خشیت الهی در باطن و سویدای پنهان قلوب کسانی است که به طیّ این راه ایمان داشته و دل در گرو آن دارند. تمامی جبهه مجاهدان باید به این خصلت آراسته شوند.

خشیت الهی اولگاً امری دفعی نیست که به یک باره در درون جبهه اهل حق بروز کند و شعله‌ور شود، بلکه یک فرایند تدریجی است که ده‌ها سال جهاد اکبر می‌طلبد؛ تا در درون موحدان شعله‌ور گردد و وجود آنها را دربر گیرد. ثانیاً خشیت دارای مراتب شدید و ضعیف و به قول منطقدانان امر مشکک است. به هر مرتبه‌ای از خشیت که آدمی نائل گشت، درجات بالاتر از آن نیز در فرا سوی نگاه او وجود دارد که او را به حرکت وامی‌دارد و به اندازه درجات کمال و قربی که برای آدمیان متصور است، درجات خشیت می‌تواند وجود داشته باشد و طیّ شود.

ثالثاً خشیت اگرچه، خشیت فردی و خشیت اجتماعی هر دو قابل تصور و تصویر است ولی در حرکت مستمر انقلاب اسلامی و جهاد بدون وقفه، برای تحقق آرمان‌های الهی در جامعه و اجراء احکام الهی در اجتماع، باید خشیت به طور گسترده و در سطح عموم فراگیر شود. از خشیت فردی به تنهایی، تا زمانی که شمول و گسترش لازم در میان آحاد جامعه پدیدار نگشته است، برای تحقق این اهداف، کاری ساخته نیست. اگرچه هر خشیتی ولو فردی، به نوبه خود برای هدایت و سعادت و رستگاری مهم است. از این‌رو، در آیه طلیعه بحث، هشدار آیه متوجه تمامی جامعه اسلامی است و به عنوان یک فرمان گروهی و دستور اجتماعی مطرح شده است که چون دشمن مایوس است، امروز خشیت از او معنی ندارد و جامعه اسلامی باید خشیت از من را (با تأکید بر یاء متکلم) برنامه و الگوی خود قرار دهد.

رابعاً امر به خشیت اگرچه متوجه تمامی جامعه اسلامی و فرد فرد مؤمنان است و کسی از شمول آن خارج نیست، ولی هر چقدر موقعیت اجتماعی افراد در جایگاهی فراتر و بالاتر و حسّاس‌تر باشد و قدرت تأثیرگذاری فرد بیشتر باشد و هر چقدر اراده و تصمیم شخص

سرنوشت‌سازتر باشد، اهمیت خشیت مضاعف خواهد بود. تفاوت اساسی برقرار است میان خشیت یک فرد عادی تا یک مدیر یا فرمانده، تا یک مدیر و فرمانده ارشد تا یک رئیس تا یک وکیل و وزیر و امیر لشکر، و تا یک رئیس قوه. هر چقدر جایگاه بالاتر و حساس تر، امر به خشیت الهی و عبارت (واخشون) نهیبی شدیدتر می‌زند و در این ارتباط لذا سقوط فرد از افراد جامعه و انحراف آنها از خشیت الهی به خشیت شیطان و اذتاب، او در یک درجه از اهمیت در مسیر حرکت اجتماعی و انقلاب گسترده اسلامی نخواهد بود.

خامساً به طور متعکس، هر چقدر افراد از درجات خشیت الهی فاصله گیرند و از رعایت جانب الهی و بیمناک بودن از حضرت حق جدا شوند و توجه به ولایت الهیه را فراموش کنند، به همان مقدار خطر و ترس از انحراف و ضلالت و سقوط و ورود به ولایت شیطان و طاغوت بیشتر خواهد بود.

در حقیقت دو نوع ولایت و دو نوع خشیت بیشتر نخواهد بود و حالتی سوم فرض ندارد، آدمی یا دل در گرو ولایت الهیه دارد و از مقام و عظمت و جلال و شکوه او خائف است و جانب او را ننگه می‌دارد و در دل به مقام و بارگاه خشیت از حضرت حق بار یافته است و یا در مقابل بر آثار تعلقات دنیوی و حبّ جاه و مال و قدرت، از خشیت خداوند فاصله گرفته و به خشیت از دشمنان خداوند و در حقیقت ترس از دست دادن تعلقات مادی خود، روی آورده و در نتیجه خشیت از دشمنان خداوند در دل او رخنه کرده است.

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» و این فرمان و حکم الزامی الهی و واجب شرعی بر آحاد مسلمانان به ویژه کارگزاران نظام اسلامی و خواص جامعه است که در مسیر پیمایش خشیت الهی و دوری و استبعاد از خشیت طاغوت و شیطان و کافران و دشمنان حرکت کنند.

به بیان دیگر ولایت الهی ملازم با خشیت الهی است «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و ولایت طاغوت ملازم با خشیت از طاغوت است. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ».

۴. از توجه به مبانی بالا و اصول و الزامات پیش گفته در فرمان‌های چهارگانه: (۱) وجوب جهاد کبیر، (۲) حرمت بندگی شیطان، (۳) حرمت ترس به دل راه دادن از دشمن، (۴) وجوب خشیت الهی. و ابعاد اجتماعی و سیاسی مهمی که این اصول در بر دارند، جان سخن این نوشتار آشکار می‌گردد.

در بحث آسیب‌شناسی نظام سیاسی مبتنی بر فقه حکومتی، مهمترین خطر، جابجایی عنصر خشیت به ویژه در میان مدیران و کارگزاران ارشد است. مدیری که خشیت الهی در درون او شعله‌ور است، در قطب متضاد و نقطه قرینه مقابل آن، خشیت او از دشمن و کفر و استکبار و جنود ابلیس بی‌معنی است. اما مدیر و کارگزاری که با خشیت الهی فاصله گرفته و ترس او از خدا کم‌فروغ بی‌رنگ شده است، خشیت متضاد با آن یعنی خشیت از دشمن و ترس از دست دادن مقام و جایگاه و قدرت و ثروت و شهرت و سایر جلوه‌های دنیا، محیط ضمیر و دل او را پُر کرده است و نتیجه نیز معلوم خواهد بود. در این جابجایی متعلق خشیت، نه تنها مدیر سقوط می‌کند، بلکه خطر نفوذ و پرتاب شدن کل حرکت جامعه در وادی ضلالت و سقوط در درکات آتش و نار، امری کاملاً مشهود و ملموس خواهد بود.

بررسی سرنوشت خواص و بزرگانی که در طول تاریخ با حرکت اهل حق و جهاد پیامبران(ع) و اولیاء الهی همراه شدند و در ادامه به وادی سقوط در غلطیدند و ضربه‌های جبران‌ناپذیری را بر پیکره مجاهدان راه مستقیم وارد می‌کردند، از این حقیقت پرده برمی‌دارد.

دنیاطلبی‌های خواص پس از دوره پیامبر اکرم(ص) و مشغول شدن آنان به جمع ثروت و قدرت و از دست دادن هراس از خداوند در دل و هراسیدن از دست رفتن موقعیت اجتماعی، بر سر اسلام و حرکت رو به جلوی اولیاء الهی همچون امیرمؤمنان(ع) آن آورد که در تاریخ شاهد آنیم. تا آنجا که باید در مسیر این جابجایی خشیت، سبط رسول‌الله(ص) و سید جوانان اهل بهشت(ع)، با زبان تشنه بر سر نیزه برود و عترت نبی اکرم(ص) به اسارت روند و در هر کوی و برزن در معرض نگاه هر بیگانه‌ای به خاری و ذلت دشمنان اسلام درآیند و گرفتار شماتت ایشان گردند.

۵. اکنون با پذیرش چهار اصل قرآنی و چهار الزام حکومتی فقه اسلامی مبنی بر وجوب جهاد کبیر و حرمت اطاعت و بندگی شیطان و حرمت ترس و خشیت نظام اسلامی از کافران و وجوب خشیت و اطاعت از فرامین و الزامات الهی، باید گفت: التزام به این چهار فرمان و امتثال آنها به ویژه رعایت خشیت الهی شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی دارد که در جای خود باید تجزیه و تحلیل و موشکافی شود. در این میان از مهمترین جلوه‌ها و شاخصه‌های خشیت الهی که در رفتار و سبک زندگی به ویژه مدیران ارشد و کارگزاران حکومت نمودی

وافر و وفای دارد، عدم توجه ایشان به مظاهر دنیا و اجتناب از آنان شیوه اشرفیت و التزامشان به ساده‌زیستی است. بی‌تردید مدیران جامعه از موقعیت و امکاناتی برخوردارند که به راحتی می‌توانند حتی با توجه‌های مختلف و به ظاهر اقناعی ولی در واقع فریبنده، آرام آرام در مسیر تعلق به مظاهر دنیا و مال‌اندوزی و ثروت‌طلبی گام بردارند و در پیش گرفتن همین مسیر است که عنصر خشیت از خداوند را در درون وجود و سویدای باطن جان آنها به چالش می‌کشد و به تدریج نور آن را کم‌فروغ کرده و آرام آرام، در نهایت در یک فرایند و پروسه تدریجی به نابودی سوق می‌دهد. در حالی که اساس پیدایش انقلاب اسلامی و تأسیسی فقه حکومتی برای اجتناب از این پدیده‌های نکوهیده و شرم‌آور بوده است.

در این میان یکی از اصول اساسی حکمرانی در نظام اسلامی به عنوان الزام پنجمی که در این میان مطرح است؛ رعایت سبک زندگی کارگزاران در حد افراد ضعیف جامعه است.

مرحوم شیخ کلینی (ره) در کتاب الحججہ اصول کافی، بابی با عنوان «سیره الإمام فی نفسه و فی المطعم و الملبس اذا ولی الامر» دارد. در این باب چهار روایت نقل می‌کند و بر اساس آن سیره زمامداری و حکمرانی امام و ولی امر را در نظام اسلامی نشان می‌دهد.

در دومین روایت این باب با سند صحیح نقل می‌کند: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْمُعَلِيِّ بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَوْمًا: جُعِلَتْ فِدَاكَ ذَكَرْتُ أَلْ فُلَانٍ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ النَّعِيمِ. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ هَذَا إِلَيْكُمْ لَعِشْنَا مَعَكُمْ، فَقَالَ هَيْهَاتَ يَا مُعَلِيُّ! أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كَانَ ذَاكَ مَا كَانَ إِلَّا سِيَاسَةَ اللَّيْلِ وَ سِيَاحَةَ النَّهَارِ وَ لَيْسَ الْحَشِينِ وَ أَكَلَ الْجَشِيبِ، فَزَوَى ذَلِكَ عَنَّا، فَهَلْ رَأَيْتَ ظَلَامَةً قَطُّ صَبَّرَهَا اللَّهُ تَعَالَى نِعْمَةً إِلَّا هَذِهِ» (الكافي، ۱: ۴۱۰). معلى بن خنيس مي‌پندارد:

اگر امامان اهل بیت (ع) بسط ید یابند و زعامت و حکمرانی را به دست گیرند، آنها هم همچون بنی عباس از مواهب ظاهری قدرت برای خود و اطرافیان خود توشه‌ای برگرفته و به عیش و خوشی سرمست از ظواهر دنیا روزگار را به سر خواهند برد. و امام (ع) در پاسخ برای تصحیح اندیشه معلى بن خنيس، شیوه حکمرانی در نظام اسلامی را یادآور می‌شوند که هیئات یا معلى. قسم به ذات کبریائی حضرت حق اگر ما به حکمرانی برسیم، برای ما جز نگرهبانی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و خشن و خوراک درشت و بی‌خورش، چیزی نخواهد بود. ولیکن دشمنان ولایت و حق حاکمیت ما را ربودند و ما را به کناری نهادند، ای معلى! به جز این مورد و مصداق آیا هرگز دیده‌ای که خدای سبحان ربودن حق و ستمی را

در حق ستمدیده به نعمت تبدیل کند؟ این سیره و سبک الزامی در حکمرانی نظام اسلامی است که اولیاء امر آرامش نه در شب و نه در روز ندارند و در ساده‌ترین زی‌ممکن، به رتق و فتق امور جامعه مشغول خواهند بود.

جناب کلینی (ره) در نخستین روایت این باب آورده‌اند: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حُمَيْدٍ وَ جَابِرِ الْعَدْبِيِّ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي إِمَامًا لِيُخَلِّقَهُ فَرَضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرَ فِي نَفْسِي وَمَطْعَمِي وَمَشْرَبِي وَمَلْبَسِي كَضَعْفَاءِ النَّاسِ كَيْ يَمْتَدِيَ الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَلَا يُطْعِيَ الْعَنِي غَنَاهُ» (همان، ۱: ۴۱۰). این روایت هم بنابر این که ابن محبوب از اصحاب اجماع باشد، روایت معتبری است. در این روایت از حضرت امیر(ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند مرا امام و پیشوای جامعه قرار داد و از این رو بر من واجب گردانید و از فرائض خویش بر عهده من قرار داد که در شیوه و سبک زندگی درباره خود و خوراکم و نوشیدنی‌ام و پوشاکم بر خود سخت گیرم و همچون مستمندان و طبقه ضعیف و فقیر و تهیدست مردم زندگی کنم تا فقیران و تهیدستان جامعه به من اقتدا کرده و از من پیروی کنند و ثروت و زر و سیم ثروتمندان، موجب سرکشی و طغیان ایشان را فراهم نیاورد.

بنابر این روایت، در ساده‌زیستی و زندگی زاهدانه امام و ولی امر مسلمانان و همچون توده‌های تهیدست و قشر نابرخوردار زندگی کردن او چند نکته نهفته است:

الف. انتخاب این سبک از زندگی، اختیاری و داوطلبانه نیست بلکه حکمی شرعی و فریضه فقهی برای امام و زمامدار جامعه اسلامی است.

ب. با آنکه حکم مذکور مولوی و حکم شرعی است که تخلف از آن عقوبت را به همراه دارد ولی این حکم، حکمت‌هایی دارد که هر آدم اندیشمندی، بر لزوم آن پافشاری می‌کند و صرفاً یک امر تعبدی صرف نیست. یکی از آثار التزام به این فریضه آن است که فقیران نیز گرفتار چشم و هم‌چشمی نشده و زندگی برای خود آنها و اهل و عیال آنها دشوار نخواهد بود، چون امام خود و پیشوا و رئیس جامعه را اینچنین می‌بینند و تلاش می‌کنند همچون او زندگی کنند. بنابراین جامعه در یک سراسیمگی تند مصرف‌زدگی و آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی غیرقابل جبران قرار نخواهد گرفت و تمامی ابعاد حرکت جامعه در اختیار و کنترل زمامداران امور خواهد بود.

ج. از این مهم‌تر، اثر ساده‌زیستی مدیر ارشد جامعه آن است که از طغیان ثروتمندان و برخورداران جامعه جلوگیری می‌کند و مانع از آن می‌شود که آنها در یک مسیر بی‌پایان به طغیان و ثروت‌اندوزی مشغول شوند و جامعه را با خطر گسست طبقاتی و گسل‌های عمیق اجتماعی روبرو کنند و از این مسیر خطرات جبران‌ناپذیری را بر جامعه تحمیل نمایند.

شیخ کلینی (ره) در روایت سوم این باب، با سندهای مختلف روایت دیگری را از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند (همان، ۳: ۴۱۰). همان روایت مشهوری که در نهج البلاغه نیز جناب سید رضی (ره) آن را آورده‌اند (نهج البلاغه، خ ۲۰۹). طبق نقل سید رضی، پس از جنگ جمل در بصره، آن حضرت بر علاء بن زیاد که از یاران آن حضرت بود، در منزلش وارد شدند. وقتی خانه بزرگ او را حضرت مشاهده کردند، فرمودند: «مَا كُنْتُ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا؟ بَا اَيْنَ خَانَةِ وَسِيعٍ فِي دُنْيَا چِه می‌کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری. آری اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه به آخرت هم برسی. اگر از میهمانان در آن پذیرایی کنی، صلّه رحم در آن به جا آوری و حقوقی را که بر عهده توست به وسیله این خانه به جای آوری، در این صورت با همین خانه وسیع به آخرت هم خواهی رسید».

به هر حال در ادامه قصّه، علاء بن زیاد از برادرش عاصم بن زیاد نزد آن حضرت شکایت برد که او عباپی بر سر افکنده و گوشه‌انزوایی را برگزیده و تارک دنیا شده و اهل و عیالش را اندوهگین کرده است. امام (ع) عاصم بن زیاد را فرا خواندند و فرمودند او را بیاورید. وقتی عاصم بن زیاد به نزد حضرت تشرّف یافت، آن حضرت چهره درهم کشیدند و خطاب به او فرمودند: آیا از خانواده‌ات شرم نمی‌کنی و بر فرزندان رحمت نداری؟ آیا می‌پنداری خداوند نعمت‌های پاکیزه‌اش را بر تو حلال کرده است ولی دوست ندارد از آنها متنعم شوی و بهره‌ای ببری؟ تو بر خدا اهون و دون مایه‌تر از این هستی. خداوند زمین را برای مردم قرار داد تا از میوه و نخل آن بهره‌برداری کنند، از نعمت‌های دریا، از لؤلؤ و مرجان آن استفاده کنند. بر خداوند بکار بردن نعمت‌ها و انجام شکر عملی از آنها (نه فقط شکر گفتاری) محبوب‌تر است. عاصم بن زیاد که با اعتراض حضرت امیر (ع) مواجه شده بود، در پاسخ ایشان عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! پس چرا خود شما به لباس خشن و غذا و طعام غیر لذیذ و بی‌خورش اکتفا کرده‌ای و از نعمت‌های دنیوی بهره نمی‌گیرید؟

تمام سخن در پاسخ آن حضرت نهفته است که به عنوان یکی از اصول حکمرانی در اسلام و قواعد فقه حکومتی، به عنوان فریضه‌ای الهی مطرح گردیده است: «وَيَحْكُمُ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ. كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ قَرَّةً؛ وای بر تو، که از حقیقت شریعت الهی و اسرار و فلسفه شیوه حکمرانی در اسلام بی‌خبری. من همانند تو نیستم. جایگاه من با تو متفاوت است. تو یکی از آحاد جامعه و فردی از افراد مسلمانان می‌باشی که وظیفه و فریضه‌ای ویژه از طرف خداوند بر عهده تو نیست، تو به همان تکالیف و الزامات شرعی که برای آحاد جامعه آمده است، اکتفا کنی به سعادت دنیا و آخرت نایل گشته‌ای».

ولی امامان و پیشوایان عدل و داد، تکالیف و الزامات دیگری دارند. خداوند بر این حاکمان و رهبران فرض و واجب کرده است که خود را در ردیف مردمان مستمند قرار دهند و با ناتوانان همسو باشند تا فقر و تنگدستی، آنها را به هیجان درنیاورد و آنان را به طغیان نکشد.

نتیجه آنکه اصل ساده‌زیستی و فریضه زهدگرایی و اجتناب از مظاهر دنیاطلبی از اصول و قواعد فقه حکومتی است که در روایات، در حد استفاضه مطرح گردیده است و برخی از این روایات هم سند صحیح و معتبری دارند و دلالت آنها بر مدعی نیز دلالت روشن و واضح است و به خوبی از آنها، یک قاعده و حکم فقهی مرتبط با شیوه حکمرانی در اسلام را بیان می‌کنند، حکمی که در بحث زمامداری و حاکمیت و ولایت امر مطرح می‌شود، و در فقه فردی قابل طرح نیست.

امام اگرچه معصوم باشد مادامی که در بسط ید نیست و در حال قبض ید به سر می‌برد و متمکن از اجرای احکام نیست و حکومت در اختیار او قرار نگرفته است، از این حکم معفو است و وظیفه‌ای از این ناحیه متوجه او نیست.

ولی آن هنگام که ورق برگشت و بسط ید یافت و قدرت را در اختیار گرفت، سیره و منش و سبک زندگی او با حاکمیت‌های غیر اسلامی و نظام‌های سیاسی دیگر کاملاً متفاوت باید باشد. او و خانواده و فرزندان و بستگان و نزدیکان و اطرافیان زندگی آنها، باید زندگی تهیدستان و اقشار ضعیف مردم باشد. اگر غیر از این باشد، فقیر و غنی هر کدام به نوعی به سرکشی و طغیان می‌افتادند و نظام طبقاتی خطرناکی پدید می‌آید و تنش‌ها و گسست‌ها و گسل‌های اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی، تربیتی و امنیتی‌ای رخ می‌نماید که با اهداف و آرمان‌های نظام عدالت‌خواهانۀ اسلامی به هیچ وجه سازگار نخواهد بود.

این حکم فقهی که به عنوان یک قاعدۀ حکومتی مطرح می‌شود، چند ویژگی دارد:

الف. این فریضه مربوط به دورۀ حاکمیت و زمامداری و بسط ید امامان عدل است و شامل زمان قبض ید آنان نمی‌شود. لذا مرحوم کلینی در همین باب از کافی روایت می‌کند: «هنگامی که قائم اهل بیت(ع) قیام کنند و عصر ظهور فرا رسد، آن حضرت نیز در شیوه و سیرۀ حکمرانی از جهت ساده‌زیستی و بی‌اعتنایی به لذائذ دنیوی همانند جدشان امیر مؤمنان رفتار می‌کنند: «لبس ثياب علی(ع) و سار سیره علی(ع)» (کلینی، همان، ۴: ۴۱۱).

ب. مناسبت حکم و موضوع و تأملی در ویژگی‌های این روایات و این حکم نشان می‌دهد، که اگرچه این حکم نسبت به امامان معصوم(ع)، در زمان زعامت و حکمرانی ایشان سخت‌تر و دقیق‌تر و سنگین‌تر است ولی، نمی‌توان پیشوایان نظام سیاسی اسلامی غیر معصوم را از آن استثناء کرد. بلکه حکمی است که تا حدّ توان، در هر نظام اسلامی و نسبت به هر پیشوای عادل باید رعایت گردد. چراکه هر نظام سیاسی اسلامی به نیابت و اذن ایشان تشکیل می‌گردد و مشروعیت خود را وامدار آن حضرات(ع) است و طبق سیره و سلوک ایشان باید حرکت کند.

مؤید این سخن نامه حضرت امیر مؤمنان(ع) به عثمان بن حنیف انصاری است که فرماندار آن حضرت بر بصره بود و نسبت به حکم بالا، و ضرورت ساده‌زیستی کارگزاران حکومتی اهتمام لازم را به عمل نیاورده بود و میهمانی یکی از سرمایه‌داران بصره را پذیرفته بود. برای سفره‌ای رنگارنگ که ثروتمندان بر سر آن دعوت شده بودند ولی مستندان، نه، حاضر شده بود. امام(ع) بر او نهیب می‌زنند و می‌فرمایند: «أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَتَّبِدِي بِهِ» هر پیرو و مأمومی امام و پیشوایی دارد که باید از او پیروی کند. امام شما از دنیای خود به دو جامۀ فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. اگرچه شما توانایی چنین کاری را ندارید ولی با پرهیزگاری و تلاش و پایداری و راستی، مرا یاری دهید. سوگند به خدا من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیندوخته و از غنیمت‌های آن چیزی ذخیره نکرده‌ام.

و در فرازی دیگر از همین نامه جاودانه می‌نویسند: «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُونَةِ الْعَيْشِ» (نهج البلاغه، نامه ۴۵). آیا من به

همین رضایت دهم که مرا امیر مؤمنان خوانند و در تلخی روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی زندگی اسوه و نمونه (و الگویی) آنان نباشم؟

ج. با توجه به آنچه در نکته دوم گفته شد، این حکم و خطاب شرعی هر چند در صدر، متوجه امام و ولی امر جامعه می‌شود و او از همه کس بیشتر نسبت به این حکم مسئولیت دارد. ولی در نظام اسلامی، سایر کارگزاران و مدیران ارشد و رؤساء قوا و وزیران و نمایندگان و استانداران و شهرداران و فرمانداران و امامان جمعه و امراء ارتش و سرداران و همه و همه از مسئولان نظام، نیز این خطاب و این تکلیف متوجه آنها هم هست. و ایشان نمی‌توانند از شمول این قانون و حکم شرعی بیرون دانند.

فلسفه‌اش هم آن است که مدیریت، در نظام اسلامی طعمه‌ای برای بهره‌مندی بیشتر نیست. بلکه مسئولیتی سنگین برای خدمت به خلق و ادای وظیفه، برای برقراری عدالت و رفع تبعیض است. و اینجاست که می‌توان میان عدالت لازم در اموری مثل امامت جماعت یا عدالت بین و شاهد را با علامت لازم برای پذیرش مدیریت‌های کلان در نظام اسلامی تفاوت قائل شد. اگرچه در جامعه اسلامی باید همه خشیت داشته باشند و از جلال و شکوه الهی بیمناک باشند، ولی خطاب خشیت (واخشون)، بیش از همه متوجه خواص و برخورداران از شئون اجتماعی و مدیران و کارگزاران است. هر چقدر درجه تمکّن و اختیارات فراتر باشد، این خشیت باید نمودی بیشتر داشته باشد.

د. حکم و فریضه فقهی حکومتی بالا، نسبت به کارگزاران و مدیران ارشد از احکام اولیه فقهی محسوب می‌شود و جزء احکام ثانویه که بر اثر بروز و عروض عناوین ثانوی جعل گردیده است نمی‌باشد همچنین از حکم حکومتی و ولایی که توسط ولی امر جامعه جهت مصلحت ویژه انشاء شده باشد، نمی‌باشد این حکم شرعی و اولی الهی است که متوجه امامان و مدیران و کارگزاران می‌باشد که وقتی به این سمت رسیدند و بر کرسی مدیریت تکیه زدند، نسبت به امتثال و فرمانبرداری از آن باید کوشا باشند و آلا عدالت آنها زیر سؤال خواهد بود.

ذ. نکته دیگر در مورد قلمرو و قیود فریضه ساده‌زیستی کارگزاران نظام اسلامی آن است که در اینجا فرض بر حلال بودن ثروت و امکانات مشخص و سرمایه خصوصی کارگزاران است، آنجا که می‌گوید: فی حلالها حساب. و آلا اگر کارگزاری از امکانات مردمی و عمومی و بیت المال

به اسراف و اشرافیت روی آورده است و یا در زمان پیش از تصدی، از طرق مختلف مناصب حکومتی یا در زمان تصدی به اموال حرام و نامشروع دست یافته باشد، که فی حرامها عقاب و از قلمرو، و شعاع حکم مزبور بیرون است. سخن در آن است که حتی با اموال شخصی و حلال هم نمی توان زندگی اشرافی داشت و در عین حال مدیریت جامعه اسلامی را بر عهده گرفت.

۶. فریضه حکومتی رعایت ساده‌زیستی و انتخاب زندگی فقیرانه، از مهم‌ترین اهداف انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ و برقراری نظام جمهوری اسلامی بوده است که در روش و منش و خطابه و بیانیه‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی و سایر بزرگان و رهبران و مراجع و روحانیان شاخص کاملاً نمود و ظهور داشت و از اسباب خروش مردم علیه نظام طاغوتی پهلوی محسوب می‌شد. از ممیزات و تفاوت‌های نظام اسلامی با نظام‌های دیگر، حتی نظام‌های مبتنی بر لیبرال دموکراسی همین خصلت و مؤلفه محسوب می‌شود. چنین فریضه‌ای در هیچ حکومتی، حتی حکومت‌های مبتنی بر صندوق رأی وجود ندارد. در آن نظام‌ها احزاب سیاسی به رقابت می‌پردازند تا به قدرت سیاسی دست پیدا کنند و خود و دوستان و فامیل و وابستگان و آشنایان با برخوردار و چه بسا رانت بیشتر و کسب منافع و ثروت افزون‌تر دست پیدا کنند. در حقیقت مردم و رأی ایشان یک وسیله و نردبانی است برای بهره‌مندی بیشتر. و به هر حال در خوشبینانه‌ترین فرض، از قبل برای آنها قصر و کاخ و حقوق و اختیارات کافی پیش‌بینی شده است که بتوانند کاملاً در رفاه و لذت و خوشی در مناطق خوش آب و هوای کشور از شمال تا جنوب به سر برند و از این موقعیت سرشار از کیف و خوشی باشند.

ماهیت حقیقی مردم‌سالاری اسلامی و فارق ذاتی میان حفظ احترام و کرامت انسانی توده‌های مردم و سیادت شعب، با آنچه که به نام دموکراسی و مردم، در امپراطوری رسانه‌ای لیبرالیزم پمپاژ می‌شود تفاوت ماهوی دارد.

همین رعایت ساده‌زیستی و پرهیز از مفاخر و مظاهر دنیوی، از خواص، ذاتی یا از فصول ممیزه نظام اسلامی با سایر نظام‌ها است. در اسلام مدیریت یک مسئولیت سنگین برای اداء فریضه الهی است، فرد مدیر اگر تا قبل از مدیریت زندگی معمولی داشته است، پس از مدیریت نه تنها نباید روش و منش او متفاوت شود و او را تافته جدا بافته کند، بلکه

برعکس باید شیوه زندگی او، با زندگی اقشار محروم هماهنگ و متناسب گردد. در نظام اسلامی اگر رأی مردم نردبان برای مطامع دنیوی باشد، یک انحراف اساسی رخ داده است. در نظام اسلامی اگر صندوق رأی تبدیل به رقابت برای قدرت طلبی و رسیدن به مواهب دنیوی شود، این با اهداف نظام سیاسی اسلامی سازگار نیست.

رقابت در چارچوب «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» و «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» باید تفسیر پیدا کند و طبق آن تنظیم گردد. اینکه مدیر نظام اسلامی پس از رسیدن به سمت حکومتی، خانه‌اش تبدیل به کاخ، خودرو و ماشین سواری او تبدیل به کادیلاک، خوراکش، خوراک برخورداران بی درد، و لباسش، لباس‌های فاخر و گرانتیست، خود و خانواده و فرزندان در مادی‌گرایی و دنیا طلبی از فرش به عرش برسند، محافظان و بادی‌گاردها، بر مردم تحکم کنند و اجازه ملاقات توده‌های محروم را با ایشان ندهند، و به طور کلی راه و رسم طاغوتی و اشرافی را خلق و خوی خود قرار دهند، این اسلامی نیست و با ساحت قدسی نظام اسلامی کاملاً بیگانه است.

۷. به لطف الهی و توجهات حضرت بقیه‌الله (عج)، آنچه مردم مسلمان و انقلابی ایران، از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ شاهد بوده‌اند، آن است که این فریضه در حد امکان در سیره و سبک حکمرانی و زمامداری در امامین انقلاب به خوبی مشهود بوده است و به حمدالله تخرلفی را مردم نسبت به آن مشاهده نکرده‌اند. همچنین در بسیاری از مدیران و کارگزاران ارشد جامعه این حقیقت وجود داشته و وجود دارد و به نظر می‌رسد لازم است گزارش‌های صادقانه و مستند از این سیره و سبک زندگی عزیزان خواه در کسوت روحانیت و یا کسوت غیر روحانیت، در سمت‌های مختلف وزارت و وکالت و ریاست، از کشوری و لشگری و قضایی و تقیینی و اجرایی، نظامی و انتظامی برای مردم ارائه شود تا بدانند آنها کیسه‌ای برای خود و اطرافیان خود ندوخته و همچون آحاد مردم ضعیف زندگی کرده و می‌کنند. مدیران موفقی که بسیاری از آنها در کسوت نماز جمعه یا نماینده یا وزیر و فرمانده و امیر جبهه و دفاع از کیان اسلامی به شهادت رسیدند و یا در گمنامی از دنیا رفتند و یا در گمنامی زندگی خود را سپری می‌کنند و یا اکنون هم در کسوت مدیری لایق در تلاش شبانه‌روزی برای خدمت به قشر ضعیف مردم گام برمی‌دارند، و بدون اینکه گرفتار سوء استفاده شوند، با ساده‌زیستی و زهد به اقدام می‌پردازند. ولی این گفته به معنای چشم پوشیدن نسبت به سبک زندگی و روش زمامداری و مدیریت کسانی نیست که

نسبت به فریضه بالا تعلل ورزیدند و کوتاهی کردند و گرفتار قصور و یا حتی تقصیر شدند و از مسیر خشیت الهی به مسیر خشیت از شیطان و اطاعت از هوای نفس به انحراف گراییدند.

نقطه حساس و آسیب‌پذیر نظام سیاسی مبتنی بر فقه حکومتی اسلامی در همین نکته است. اگر رعایت فریضه بالا با دقت و به درستی و با حساسیت انجام نپذیرد، خطر سقوط، بلاشک انقلاب اسلامی را تهدید جدی می‌کند. مسأله آنقدر مهم و پیچیده و حساس است که محتمل چون بسیار مهم و قوی است، نسبت به آن باید حساس بود و دست به اقدام زد اگرچه احتمال آن ضعیف باشد.

این روزنه‌ای است که دشمن را هم به طمع می‌اندازد و مستکبران و طاغوتیان نیز به خوبی می‌دانند که از مهم‌ترین فصول ممیزه و مؤلفه اساسی نظام اسلامی از دیگر نظام‌ها همین فریضه الهیه نظام‌مند و روشمند است. آنان می‌دانند اگر بخواند به نظام اسلامی ضربه زند، از طریق به انحراف کشاندن مسئولان و کارگزاران و چشاندن لذت دنیاخواهی و چرب و شیرین آن، به خود مدیران و یا اطرافیان و زن و فرزند و سایر وابستگان، این کار میسر خواهد بود. و یکی از ابعاد مهم نفوذ دشمن همین است. لازم نیست نیروی نفوذ، جاسوس باشد و اطلاعاتی را منتقل کند و لازم نیست نیروی نفوذی از ایادی دوره دیده و آموزش دیده مستکبران باشد. همین که بتوانند به مدیری لقمه چرب و لذت و شیرینی قدرت را بچشانند و به او لذت آن چسبید همین نفوذ شیطان و ابلیس است، و بی‌تردید تکیه چنین مسئولی بر مسئولیت غاصبانه و حرام خواهد بود، چون عدالت او زیر سؤال است اگرچه نام او از صندوق آراء بیرون آمده باشد و مردم هم به او اقبال نشان دهند.

گفتنی است، معنای این سخن آن نیست که طیفی وسیع از کارگزاران نظام اسلامی به این انحراف مبتلا شده‌اند. سخن در این است که اولاً باید همگان متوجه این آسیب و انحراف و خطر و مهلکه باشند و دورا دور از خود و دیگران مراقبت کنند و ثانیاً یک موردش هم اگر مشاهده شود، که متأسفانه چنین است، کم نیست.

۸ فریضه ساده‌زیستی مدیران و کارگزاران ارشد، همچون سایر فرائض الهی برنامه اجرایی می‌خواهد. این فریضه هم همانند سایر احکام مثل اقامه نماز و روزه و انجام زکات و حج و جهاد با صرف وعظ و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر زبانی به سرانجام نمی‌رسد.

اگرچه آنها هم در جای خود مفید و کارآمد است. به لطف الهی و در سایه شریعت اسلامی و فقه حکومتی پیش‌بینی‌های لازم در فقه اسلامی در این جهت انجام پذیرفته است. مؤلفه‌هایی همچون «النصیحة لائمۃ المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر و مسئولیت تمامی آحاد جامعه و حساسیت آنها نسبت به انحرافات با رعایت حرمت و آبرو و اخلاق اسلامی و ادب و رعایت مصالح و قوانین و مقررات و گوش به فرمان امام و ولی امر جامعه اسلامی، با پرهیز از پرده‌داری و اتهام و غیبت و تجسس و افشاگری‌های نابخردانه و یا ظالمانه، از مؤلفه‌ها و ابرازهای کارآمدی است که می‌تواند به تحقق این فریضه الهی کمک کند و نظام اسلامی را از این جهت مصونیت بخشد و بیمه کند. ادله‌ای همچون «کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِهِ» پرده از این مسئولیت همگانی و لزوم حساسیت نسبت به چنین انحرافات‌هایی که تدریجی رخ می‌نماید و همچون سرطان پیکره نظام اسلامی را تهدید می‌کند و همچون کرمی خطرناک و همانند موریانه به تنه تناور شجره انقلاب رخنه می‌کند و به یکباره آن را بر زمین می‌زند. در قانون اساسی هم برخی از پیش‌بینی‌ها، از جمله وظیفه نهی از منکر مردم نسبت به دولت و نظام و همچنین اعلام داری‌های مسئولان در بدو پذیرش مسئولیت مشاهده می‌شود. با این وجود به نظر می‌رسد، نیاز به اقدامات جدی تقنینی و قضایی و اجرایی و حتی انشاء احکام حکومتی، در این باره می‌باشیم.

اولاً با ابزارهای کارآمد قانونی و قضایی، هم باید کسانی که در گذشته در مسئولیت قرار گرفته‌اند و به ثروت‌ها و امکانات کلان دست یافته‌اند، باید حسابرسی اسلامی و مبتنی بر شریعت ولی بدون مسامحه نسبت به ایشان انجام پذیرد.

ثانیاً هم در حال و آینده نسبت به واگذاری مسئولیت‌ها و منصوب کردن مدیران و نامزدی افراد برای کسب مناصب مختلف، شرط ساده‌زیستی و زهد و تبری از ثروت‌اندوزی و عدم اقبال به دنیا و تلاش در تحصیل آن، به ویژه آنجا که با رانت‌خواری و بهره‌برداری از اطلاعاتی همراه است که دیگر مردم به آن دسترسی ندارند، ولی یک مدیر یا اطرافیان او، به راحتی بر آن اشراف دارند، باید به طور قانونی و برنامه‌ای، و بدون ذره‌ای مسامحه، جزء اولویت‌های اولیه تصدی مدیریت قرار گیرد. همانطور که برای متخبران شرایطی همچون سن و میزان تحصیلات، ملاک قانونی برای تصدی منصبی قرار می‌گیرد، مسأله ثروت و برخورداری از امکانات ویژه و شیوه زندگی نیز می‌تواند ملاک واقع شود.

بی‌تردید ورود اشرافیت به بدنه‌های مدیریتی بالای نظام، به قدری خطرناک و خانمان‌برانداز است که بهانه‌های واهی همچون توان مدیریت قوی و برخورداری از تحصیلات یا توان‌های ویژه نمی‌تواند توجیه‌گر این انحراف باشد. اگرچه توان و تخصص و قدرت بالای مدیریت شرط است ولی کافی نیست، امانتداری و حفیظ بودن از شروط لازمی است که ایان حفظ و امانتداری و عدم سوء استفاده از موقعیت، در اسلام در کسوت ساده‌زیستی ظهور پیدا می‌کند و نمایان می‌شود. لذا جناب یوسف فرمود: «جَعَلْنِي عَلٰی خَزَائِنِ الْاَرْضِ اِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۵). همچنانکه مدیر ارشد بودن نمی‌تواند بهانه‌ای برای ترک ساده‌زیستی و برخورداری ویژه گردد؛ چراکه مسأله زهد و انتفاع از مظاهر دنیا و چرب و شیرین لذاذذ دنیا، جزء ماهیت نظام سیاسی اسلامی است و بی‌توجهی به آن چیزی جز استحاله آن را به دنبال نخواهد داشت.

ثالثاً مطلب سومی که نیاز به برنامه‌اجرایی در این زمینه دارد و صرف نصیحت و پند کافی برای تحقق عینی آن نیست، تنظیم برنامه و جعل قوانین و مقرراتی است که مانع از رانت‌خواری و ثروت‌اندوزی کارگزاران حکومتی و اطرافیان ایشان، با توجه به امکانات حکومتی و در دست داشتن اطلاعات و جیره‌خواری در این زمینه است. چه بسیار افرادی که با وجهه‌ای مردمی و در کسوتی متواضع و فقیرانه بر بدنه مدیریتی بالای نظام وارد می‌شوند ولی بر اثر تزلزل شخصیت و تذبذب و برخورداری از ضعف‌های روحی و نقاط ضعف که چه بسا افراد نفوذی هم با شناخت نقاط ضعف و نزدیک شدن به آنها پس از مدتی تغییر در روش و منش آنها به خوبی مشهود است. باید گریزگاه‌ها مسدود گردد، برنامه‌هایی برای شفافیت بیشتر و اینکه همه چیز در فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی و غیره علنی باشد و در فضایی شیشه‌ای انجام پذیرد حتی طرفداران و کسانی که در تبلیغات انتخاباتی هزینه کرده‌اند و مانند همه چیز شفاف باشد، و با رعایت جمیع احکام اسلامی نسبت به حفظ حرمت و آبروی اشخاص، طوری اقدام شود که از فساد و تصدی مشروعیت جلوگیری شود.

در اینجا فرصت نیست که به ابعاد مختلف این سه پیشنهاد اشاره شود. ولی درجه اهمیت آن بقدری بالا و واضح است که سیری کوتاه در خطابات مختلف امامین انقلاب، به ویژه و آنچه در کلمات بنیانگذار جمهوری اسلامی و معمار کبیر انقلاب اسلامی در صحیفه امام

منعکس است، به طور کافی و وافی نشان می‌دهد که غفلت از این اصل اساسی فقه حکومتی، چه خطرات جبران‌ناپذیری را در پی خواهد داشت.

همان خطری که در صدر اسلام، امثال سعد بن ابی وقاص و ابوموسی اشعری و طلحه و زبیرها را به دام خود کشید و تمامی افتخارات خود را که در رکاب رسول خدا(ص) با شمشیر و جهاد کسب کرده بودند، همه را با لقمه شیرین دنیا تاخت زدند و همه را یک جا باختند و چه مصیبت‌ها که بر جامعه اسلامی و بر پیکر امیر عدل آن «علیه الاف التحیه والثناء» وارد نکردند. صحابه عالی مقام: طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص که هر کدام یک کتاب قطور سابقه‌ای افتخارات در بدر و حنین و احد داشتند، در ردیف اول سرمایه‌داران اسلام قرار گرفتند. یکی از آنها وقتی مرد و طلاهای مانده از او را خواستند بین ورثه تقسیم کنند: ابتداء به صورت شمش درآوردند و سپس با تیر بنای شکستن و خرد کردن آنها را گذاشتند مثل هیزم (سخنرانی رهبر معظم انقلاب، ۷۵/۲/۲۰).

در مجلس سعید بن عاص والی کوفه، فردی گفت: ما اجود طلحه؟ فقال سعید: إن من له مثل النشاستج لحقیق ان یكون جواداً. والله لو ان لی مثله لاعاشکم الله به عیسا رغداً. نمونه دیگر ابوموسی اشعری است که مردم را به جهاد علیه اکراد دعوت کرد و از فضیلت جهاد به صورت پیاده گفت. عده‌ای گفتند صبر کنیم ببینیم حاکم خودش چگونه بیرون می‌آید؟ آیا رفتارش شبیه گفتارش است؟ فلما خرج ثقله من قصره علی اربعین بغلاً. ابوموسی اشعری قیمتی خود را بر چهل استر حمل و خارج کرد: آنهایی که پیاده بودند، زمام اسب ابوموسی را گرفتند و گفتند: ما را هم سوار همین زیادی‌ها کن. و خودت هم همان گونه که ما را تشویق به پیاده کردی، پیاده شو و پیاده برو. او هم با تازیانه‌اش به جان مردم افتاد (الکامل فی التاریخ، ۲: ۲۴۱). نمونه دیگر سعد بن ابی وقاص حاکم کوفه است. که از بیت‌المال قرض کرد. رئیس بیت‌المال عبدالله ابن مسعود بود. هر چقدر این مسعود مطالبه کرد، سعد با این که اموال در خانه‌اش بود نپرداخت. جنجال میان آنها درگرفت. این حادثه اولین حادثه‌ای بود که میان مردم کوفه اختلاف انداخت. صدها نمونه از این قبیل است. وقتی عدالت و عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود. جامعه‌ای که ثروت‌اندوزی و گرایش به مال و دل بستن به حکام دنیا به اینجا می‌رسد. امثال کعب الاحبار یهودی تازه مسلمان در زمان عمر می‌آیند و راجع به مسائل اسلامی اظهار نظر می‌کنند (رهبر معظم انقلاب، ۷۷/۲/۱۸).

سرمقاله:
چهلمین سالگرد انقلاب
اسلامی و الزامات
فقه حکومتی

و اکنون همان آیه طلیعه بحث تمامی مخاطبان این سخن را پس از چهل سال به تکفر و سپس اقدام می خواند: (الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ).

حسن ختام

در این نوشتار نخست به چهار اصل و فرمان و الزام فقه حکومتی اشاره شد:

و جوب جهاد کبیر حاکمیت با کافران.

حرمت بندگی و اطاعت حاکمیت از شیطان.

حرمت خشیت حاکمیت از دشمنان.

و جوب خشیت حاکمیت از حضرت حق.

و در ادامه با تفصیل بیشتر به یک اصل و الزام پنجمی پرداخته شد و آن وجوب شرعی ساده زیستی و لزوم رعایت زهد و انتخاب زندگی فقیرانه و اجتناب از اشرافی گری و دنیا طلبی حاکمیت و کارگزاران حکومت در شیوهی حکمرانی است.

این اصل فقه حکومتی پنجم، به منزلهی اساس و بنیان چهار اصل اول است اگر این اصل فروریخته شد و حاکمیت در سبک زندگی خود به سبک زندگی مرفهان و اشرافیت روی آورد اضمحلال چهار اصل اول نیز اجتناب ناپذیر خواهد بود، سر اینکه برخی از فقیهان همچون سید محمدکاظم طباطبایی (ره) صاحب کتاب گرانسگ عروه الوثقی در تراث فقهی خویش وقتی سخن از شروط مرجعیت به میان می آورند معتقدند: از جمله شرایط فقیه مجتهد متصدی امر مرجعیت که از مناصب سیاسی اجتماعی اسلامی است، آن است که (أن لا یكون مقبلاً علی الدنیا و طالباً لها، مکباً علیها و مجدداً فی تحصیلتها) (العروه الوثقی، ۱: ۹-۱۰). مجتهد نباید به دنیا روی آورد و دنیا طلب باشد و سخت مشغول به آن و سرگرم و غرق در آن گردد و در به چنگ درآوردن آن کوشا و مجد باشد.

وقتی شرط مرجعیت و شیوهی آن چنین است به طریق اولی شرط حکمرانی و شیوهی آن در نظام اسلامی چنین خواهد بود.

و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین